



۱۴

کودکان نابینای امروز مردان و زنان مستقل فردا



قصه غیر علمی ابرچالش آب

بررسی‌ها نشان می‌دهد شیوه مواجهه ما با مسأله مدیریت کلان آب در کشور به بازنگری جدی نیاز دارد

۱۵

زیر پای فارس خالی می‌شود



۱۶

زندگی

شنبه ۱۴ دی ۱۳۹۸ : شماره ۵۵۶۷

با سود ۱۰ هزار تومان

👉 همه آقا سید صدایش می‌کنند. مرد جا افتاده روی يك صندلی گرم و نرم نشسته و با هیجان با دو دستفروش دیگر در حال حرف زدن است. از شدت سرما قوز کرده و دست‌هایش را در جیب کاپشنش پنهان کرده است. سرش را با کلاه بافتنی قدیمی پوشانده است. درست جلوی پایش، روی يك میز بلند، بلوز، بافت، کاپشن و سونیشرت مردانه گذاشته است. نور افتاده روی لباس‌های مردانه‌ای که می‌فروشد.

اغلب رنگ‌ها ماتر است، لباس‌ها با رنگ‌های سرمه‌ای، مشکی و طوسی، چشم به راهند تا عابری قیمتشان را بپرسد. آقا سید از کسب و کارش ناراضی است. تا از سهمیه‌بندی و تاثیر آن بر شغلش می‌پرسم، داغ دلش تازه می‌شود و از شغل ۲۰ ساله‌اش، دستفروشی می‌گوید: از این که سهمیه‌بندی، بد روی شغلشان اثر گذاشته است.

بالهجه غلیظ ترکی، درباره سود سال گذشته‌اش، می‌گوید: «سال پیش، شبی پنج میلیون با نه، حداقل چهار میلیون تومان فروش داشتم اما حالا چه؟ و به کاهش فروش اقرار می‌کند، از این که اگر بخت یارش باشد، مردم به خاطر آلودگی هوا، خانه‌نشین نشده باشند و به خیابان‌ها بیایند، در بهترین فروش شبانه، فقط ۵۰۰ هزار تومان فروش خواهد داشت و گرنه در شب‌های معمولی دیگر، تنها ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان فروش دارد.

روی همه لباس‌هایی که می‌فروشد، کلمه‌های انگلیسی، خودنمایی می‌کند. خودش اما تاکید دارد تمام لباس‌هایش تولید ایران است و از تولیدکننده داخلی و به طور مستقیم، خرید می‌کند و به همه مشتری‌هایش هم می‌گوید لباسی که پسنندیده‌اند ایرانی است. بعد به شوخی می‌گوید: «خودم ترکم، اما لباس‌هایم همه ایرانی است و به همه مشتری‌هایم هم می‌گویم که ایرانی می‌خرند.»

بعضی‌ها که مشتری ثابتش هستند با لباس ایرانی خریدن مشکلی ندارند، اما مشتری‌هایی هم هستند که فقط دلشان می‌خواهد، لباس خارجی بپوشند، به خاطر همین، با شنیدن لباس ایرانی، لب ورمی‌چینند و راهشان را می‌گیرند و می‌روند. حرفش که به اینجا می‌رسد، پسر جوانی به زبان ترکی، قیمت هودی مردانه‌ای را از او می‌پرسد.

آقا سید، به ترکی جوابش را می‌دهد و بعد می‌گوید: «بعد از سهمیه‌بندی فقط ده هزار تومان سود می‌برم. همین هودی را می‌بینی، قبل از سهمیه‌بندی ۱۴۰ هزار تومان می‌فروختم، حالا اما ۱۲۰ هزار تومان می‌فروشم.»

آقا سید دلش از سهمیه‌بندی پر است و درد دل‌هایش تمامی ندارد. از بیماری قلبی‌اش می‌گوید، از این که اگر کارش به دکتر و دوا و درمان برسد، باید درآمد یک ماهش را صرف درمان و حفظ سلامتش کند. حرفش که به اینجا می‌رسد، آهی می‌کشد و می‌گوید: «به رئیس جمهور بگو سیدمحمود دستفروش سلام رساند.»



سهمیه‌بندی بنزین، بر بسیاری از مشاغل تاثیر گذاشته است؛ دستفروشان از تاثیرات آن می‌گویند

همه چیز از «صبح جمعه» شروع شد!



👉 روزی که بنزین سهمیه‌بندی شد و نرخ‌ها تغییر کرد، مسئولان از تغییر نکردن هزینه‌ها گفتند، از این که قیمت هیچ‌کدام از مایحتاج مردم تغییر نخواهد کرد، این که همه چیز همان‌طور مانند قبل خواهد بود و گرانی بنزین حتی روی هیچ شغلی تاثیر نخواهد داشت. پای حرف مردم که بنشینید اما چیز دیگری می‌شنوید. شرایط شغلی امسال، برای همه به قبل و بعد از سهمیه‌بندی بنزین تقسیم شده است. تاثیر سهمیه‌بندی بنزین و آلودگی هوا، روی کار دستفروشان اما عجیب است. خیلی‌ها فکر می‌کردند بعد از سهمیه‌بندی، هم تعداد دستفروشان بیشتر می‌شود و هم مشتری‌هایشان، اما آتهایی که از این راه روزگار می‌گذرانند حقایق دیگری را بیان می‌کنند.

طولانی‌ترین خیابان خاورمیانه، خیابان حضرت ولی‌عصر (عج)، شلوغ است. بوق کشدار خودرها، هرازگاهی می‌پیچد توی خیابان، پیاده‌رو اما از خیابان ماشین‌رو، پرترافیک‌تر است. ترافیک انسانی درست در جایی که بساط دستفروشی پهن است، شدیدتر می‌شود. همه نگاه می‌کنند، قیمتی می‌پرسند و بعد راهشان را می‌گیرند و می‌روند. در این خیابان، بساط دستفروشی داغ اما کم رونق است.



لیلا شوقی

جامعه

که می‌گوید بعد از سهمیه‌بندی، چند نفر از دستفروشان که با هم در همین راسته کار می‌کردند، بار و بنه را جمع کردند و رفتند دنبال کار دیگری. به راننده تاکسی‌های اینترنتی شدن فکر کرده است، سهمیه‌بندی بنزین و کاهش مشتری‌ها اما از همان اول باعث شده است که دور این شغل را خط بکشد. کار در کارخانه هم برایش امکان ندارد. از چند سال پیش می‌گوید، از زمانی که در خیابان گمرک کار می‌کرده است و همان زمان، ورود و خروج کالا خیلی زیبا بوده است. حالا اما به گفته او، حتی گمرک هم سوت و کور شده و شور و شوق سال‌های قبل را ندارد. اینها اما باعث نشده است که کورسوی امیدش خاموش شود و نخواهد دنبال کاری بگردد، هنوز دستفروشی می‌کند، اما نیم‌نگاهی هم به پیدا کردن يك شغل دیگر دارد.

👉 به فکر شغل دیگری هستم

قیافه‌اش شبیه اهالی کشور همسایه نیست. خودش اما می‌گوید تبعه افغانستان است. دستفروشی شغل دومش است. روزها در ساختمان، کارگری می‌کند و شب‌ها، بساط فروش شانه، گل سرو و تل را پهن می‌کند. شغلی که حالا دیگر برایش نه نان دارد و نه آب. دلیلش هم زیاد پیچیده نیست، «قدرت خرید مردم کاهش پیدا کرده است»، این را با افسوس می‌گوید. اگر مشتری‌هایش پارسال، شبی پنج گل سرو از او می‌خریدند، حالا اما هفته‌ای يك گل سر هم فروش ندارد، هرچند شانه انگشتی‌های قدیمی، هنوز طرفدار دارد؛ نوسنالزی برای پیرمردها جواب می‌دهد. با شانه انگشتی ۴۰۰۰ تومانی که گاه و بی‌گاه می‌فروشد اما نمی‌شود زندگی کرد؛ به خاطر همین است که به فکر شغل دوم دیگری است. خودش

👉 آلودگی هوا، فروشم را کم کرده است

دو نفرند. يك سینی بزرگ گذاشته‌اند روی يك چهارپایه و پرتقال و انار چیده‌اند روی آن. بعد از قند کوتاه، شکم بزرگ و سیبیل‌های بلندشان، این شلوارهای گشاد کردی است که به چشم می‌آید. لهجه هم دارند. يك نفرشان، سبد بزرگ پرتقال در دست دارد و با وسواس، پرتقال‌های درشت را می‌چیند در نیمه خالی سینی. حرف از کار و کاسبی که می‌شود، یکی‌شان عصبانی می‌شود و سیبیل می‌جود، نه از سهمیه‌بندی بنزین و تاثیری که روی کسب و کاسبی‌اش گذاشته، از آلودگی هوا که کارشان را از رونق انداخته است. می‌گوید: «روزهای عادی، حداقل ۳۰ كيلو پرتقال می‌فروشم.» در روزهایی که شاخص هوا نااسالم می‌شود و شهروندان هم کمتر بیرون می‌آیند، فروش به شکل عجیبی کاهش پیدا می‌کند. مرد جوان می‌گوید در روزهای آلوده که تعطیل هم می‌شود، فقط ده كيلو پرتقال می‌فروشد؛ حتی اگر در روزهای سرد و آلوده، مردم بیشتر باید میوه بخورند، اینها اما باعث نشده فروش او بیشتر شود. فروش انار اما در روزهای آلوده از روزهای دیگر کمتر می‌شود. در روزهای عادی، او ۵۰ كيلو انار می‌فروشد، در روزهای خاکستری اما انار، خواهان کمتری دارد و فقط پنج تا هفت كيلو انار به فروش می‌رسد. درجه حرارت هوا هم روی کار او و هم روی کار دستفروش‌های دیگر تاثیرگذار است. در روزهایی که هوا سردتر است و مردم کمتر به خیابان‌ها می‌آیند، دستفروش‌ها فروش کمتری دارند.

👉 از رشوه تا برخورد ماموران سدمعبر

جنس‌هایی که می‌فروشد، عجیب‌اند. دو ردیف کراوات و پاپیون با رنگ‌ها و طرح‌های متنوع، چیده کنار هم. می‌پرسم: هم از شما خرید می‌کنند؟ پیرمرد خوش‌خنده‌ای است. می‌خندد و جواب می‌دهد: «نه... برای دل خوشی خودم اینها را می‌فروشم.» می‌گوید جنس‌هایی که به فروش می‌رساند، همه قاچاق‌اند. برای این که این جنس‌ها را هم بفروشد، باید پول اضافه، پول آزاد شدن جنس یا جریمه بدهد و به خاطر همین هم سود زیادی از فروش برایش نمی‌ماند. به جز همه اینها البته او مشکلات دیگری هم دارد. این که ماموران شهرداری یا همان ماموران سدمعبر، همیشه مزاحمش می‌شوند. می‌گوید: «روزانه فروشی ندارم اما رفتارهای ماموران سدمعبر تفریح من شده است.» این که اجازه ندارد در خیابان بساط کند و خیلی وقت‌ها مجبور است، آن را جمع‌کند و بعد از رفتن مامورها دوباره بساط را پهن می‌کند. این موش و گربه بازی‌ها اما دغدغه او نیست. با همه مشکلاتی که در شغلش وجود دارد، او باز کار خودش را می‌کند و ناراحتی‌اش از جای دیگری است. تعریف می‌کند که از ۵ بعد از ظهر بساطش را پهن کرده و حالا که ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه است، حتی يك کراوات هم نفروخته است. حرفش که به اینجا می‌رسد، يك پسر جوان ۲۰-۱۹ ساله، قیمت یکی از کراوات‌هایش را می‌پرسد، پیرمرد لیخن می‌زند و او را راهنمایی می‌کند. پسر جوان، بین انتخاب دو رنگ سرمه‌ای و قرمز مانده است. سرآخر می‌پرسد: «خانم به کت و شلوار سرمه‌ای تیره و يك پیراهن سفید، کدام رنگ بیشتر می‌آید؟ راهنمایی‌اش را که می‌گیرد، دست به جیب می‌شود و يك کراوات ۲۰ هزار تومانی و پاپیون سه تکه، با دکمه‌های سردستی ۱۵ هزار تومانی می‌خرد و می‌رود. حالا روز پیرمرد، بهتر شده است.

👉 فروش کمتر از ۹۰ درصد

خیابان ولی‌عصر پر از رنگ و طرح است. اگر کسی سرش پایین و حواسش گرم شمردن سنگفرش‌ها باشد، يك جایی به بعد، بعد از شمردن سنگفرش‌های خاکستری، رنگ‌ها تغییر می‌کنند و این جوراب‌های رنگی‌رنگی است که خودشان را نشان می‌دهد. جوراب‌هایی که ردیف، کنار هم ننشسته‌اند و سنگفرش‌های خاکستری را پوشانده‌اند. روی بعضی‌هایشان هندوانه‌های قرمز و سبز و روی برخی دیگر، خرس‌ها و میمون‌های آویزان از درخت، لیخن می‌زنند. فروشنده جوراب‌های رنگارنگ نه جوان است و نه پیر. سنش را به راحتی نمی‌توان حدس زد. يك پتوی گل‌گیل پیچیده دور خودش و زل زده است به عابرانی که بی‌اعتنا به او و جوراب‌هایش عبور می‌کنند. از سهمیه‌بندی بنزین که می‌پرسم، داغ دلش تازه می‌شود و از روز اول بعد از سهمیه‌بندی می‌گوید، از این که بعد از آن روز، نخ كيلوبی ۳۰۰۰ تومان گران شد و حالا این افزایش قیمت حتی به ۸۰۰۰ تومان هم رسیده است. افزایش قیمتی که روی قیمت جوراب‌ها هم تاثیرگذار بوده است. او حالا سه، چهار سالی می‌شود شغلش دستفروشی است و امسال، بدترین سال را می‌گذراند. مرد میانسال می‌گوید: «امسال تا ۹۰ درصد، فروشم کم شده است.» اگر در سال گذشته، او روزی ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان فروش داشته، این روزها اما ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان، بیشتر فروش ندارد. جوراب‌هایی که ۲۰ درصدشان، قاچاق هستند و او از عمده‌فروش‌های بازار می‌خرد، بحث سر بیشترین مدل جورابی است که می‌فروشد، سر ذوق می‌آید و جوراب‌های سه‌لنگه‌ای را نشان می‌دهد که هر کدام رنگ و طرح متفاوتی از هم دارند. دولنگه زرد و بنفش، در کنار يك لنگه جوراب سبز با هم توی بسته‌بندی قرار گرفته‌اند. می‌گوید: «این جوراب‌ها را تولیدکننده‌ها مد کرده‌اند. حالا توی بازار، سه لنگه‌ها زیادند.» جوراب‌هایی که با وجود گرانی، حداقل، کمی دخل این دستفروش را پر کرده است.

👉 تولیدکننده و دستفروشم

کلاه بافتنی مشکی رنگش را گذاشته روی سرش و تند تند تخمه می‌شکند. در حین شکستن تخمه اما، حواسش به عابران پیاده هم است. هیچ کسی از او قیمتی نمی‌پرسد. از کسب و کارش که می‌پرسم، از تخمه خوردن دست می‌کشد، نفسش را بیرون می‌دهد، خیره به ابری که به خاطر سرما درست شده، نگاه می‌کند و پیراهن‌های نخ‌را که روی رگالی چیده، نشان می‌دهد. محصول کارگاه تولیدی خودش است. پیراهن‌هایی که سال گذشته ۳۰ هزار تومان می‌فروخت و حالا ۲۰ هزار تومان قیمت دارد. تاکید می‌کند: «این قیمت البته برای قبل از گرانی بنزین است. بعد از سهمیه‌بندی بنزین، قیمت نخ بالا رفت.» و این یعنی گران شدن بیشتر پیراهن‌هایی که او تولید می‌کند؛ چون حالا پیراهن‌هایی را می‌فروشد که نخشان برای قبل از سهمیه‌بندی است. می‌گوید قدرت خرید مردم کاهش پیدا کرده است و اگر پارسال يك نفر سه پیراهن از او خرید می‌کرد، حالا اما همان يك نفر تنها يك پیراهن می‌خرد. سرما، آلودگی هوا و سهمیه‌بندی بنزین، هر سه باعث شده او وانت‌بار خود را پر از پیراهن‌های تولید خود، کند و بنزد به خیابان تا شاید کسی پیراهنی بخرد. هرچند به فروش يك پیراهن هم راضی است و رضایتش را با لیخنندى بر لب نشان می‌دهد. خدايا شکری می‌گوید و بعد تعارف می‌کند: «غم نخور... تخمه بخور...»



info@jamejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۳۱۴۷

پرورش گل-و-گیاه

کبیری از تهران:

تشویق مردم به پرورش و نگهداری گل و گیاه در آپارتمان و تراس خانه باعث زیبایی و پاکیزگی شهر می‌شود. شهرداری‌ها با طرح‌های خود می‌توانند مردم را تشویق کنند.

آلودگی-هوا

جمعی از شهروندان:

تنها راه حل مسئولان شهری تهران برای مقابله با آلودگی هوا تعطیلی مدارس است. این موضوع برای زوج‌های شاغل مشکلات زیادی را به وجود آورده است.

ازدواج-جوانان

کیهانی از تهران:

با توجه به تورم، بیکاری و دستمزد کم وزارت کار جوانان دیگر رغبتی به ازدواج ندارند و ترجیح می‌دهند مجرد بمانند. چرا فکری اساسی برای این جوانان نمی‌شود؟

حقوق-کارمندان

جلیلی از تهران:

درحالی پیش بینی تورم ۳۰ درصدی برای سال ۹۹ صورت گرفته که مقدار افزایش حقوق این سال نیز ۱۵ درصد اعلام شده است! با توجه به آگاهی از تورم ۴۰ درصدی چارادولت و مجلس به افزایش ۱۵ درصدی حقوق رای مثبت دادند؟

بدهی-بانکی

يك شهروند:

چرا دولت و قوه قضاییه نسبت به پیگیری بدهی بدهکاران بزرگ بانکی کاری انجام نمی‌دهد؟ این افراد به راحتی در جامعه حضور دارند ولی قانون با ایشان کاری ندارد.

ارز-دولتی

حسن نژاد از تهران:

اختصاص ارز دولتی با نرخ ۴۲۰۰ تومان فقط باعث ایجاد رانت در بعضی از سودجویان می‌شود، هیچ کالایی با این نرخ وارد بازار نمی‌شود و تمامی کالاها با نرخ آزاد حساب می‌شود.

تعطیلات-زمستانی

قادری از تهران:

قرار بود تعطیلات تابستانی کاهش پیدا کند. با توجه به آلودگی هوا در زمستان، قرار بود چند روزی تعطیلات زمستانی داشته باشیم، ولی اقدامی از سوی دولت محترم صورت نگرفت. چرا؟

شهریه-مدارس

شهروندی از تهران:

مدارس عالی و رشته‌های دانشگاهی مناسب با توجه به پولی شدن و هزینه‌های بالای آن، مختص قشر مرفه است. اقشار ضعیف و متوسط از این امکانات محروم شده‌اند.